

عده‌ای بر این باورند که اگر معماری اسلامی را از این منظر بنگریم که به طبیعت احترام می‌گذارد و زندگی کردن را در هماهنگی با آن می‌داند و نه در تخریب آن، آری، این معماری وجود دارد.

از طرف دیگر نگرشی وجود دراد که معماری اسلامی ادراک و مفهومی ترکیبی است که شامل اجزایی از هنرها، صنایع هنری، علم، تکنولوژی، فلسفه، تئوری و عمل نیز نوشته‌ها و مباحث و نقد است و از این منظر تنها نمی‌توان به معماری به عنوان یک ساختمان نگاه کرد، بلکه مجموعه‌های از عناصر و اجزاء است که به شکل واحد می‌تواند اسلامی بودن معماری را بیان کند.

بعضی نیز دیدگاهی ملموس و اما غیر فیزیکی را مطرح می‌سازند و وجود یک تعبیر به نام «معماری اسلامی» را تنها در روح معنوی آن می‌دانند، بدان گونه که آن چه در یک حجم معماری و یا یک بافت شهری موجود است تنها معنویتی است نهفته در آن.

اما عده‌ای دیگر این معنویت نهفته را متجسم نیز می‌دانند. آنها معتقدند همان گونه که دین، ارزش‌های بنیادین را به ما می‌آموزد و مسیری را برای زندگی و کار شکل می‌دهد، به همان گونه در معماری، این شکل و این ارزش و این هدایت متبلور و متجسم است.

به عبارت دیگر معماری اسلامی در واقع بخشی از فرایند و محصول فرهنگی جامعه اسلامی است، بیانی از حکمت و ارزش‌های دینی است که در قالب نور، فضا، شکل، اندازه، رنگ و تزئین تبلور می‌کند و چنان چه اثری چنین تجسم و تبلوری نداشته باشد، یک معماری است که از ارزش‌ها و سرچشمه‌های معنوی دین بر نخاسته است.

در کنار این نگرش، حتی بعضی تعبیر شاعرانه نیز دارند و در ورای تعبیر فقهی، شعری، عرفانی و تاریخی، تفسیری ادیبانه به آن می‌دهند، آن چنان که معماری اسلامی را در میان معماری‌های جهان هم چون موسیقی در میان هنرها می‌نگرند و بر این اعتقادند که معماری اسلامی موسیقی تجم یافته و شکل گرفته آن است.

صاحب نظرانی نیز پدیده معماری اسلامی را تنها در ایجاد یک اثر در محدوده زمانی خاصی نمی‌دانند که زمانی آن آفرینش ایجاد شده و در زمانی پایان یافته است، بلکه گستره یک اثر معماری اسلامی، نخست در درک و فهم آن است و پس از آن خلق آن، نگهداری آن، حفاظت آن و توسعه و گسترش آن است. به عبارتی اثری که از «به عنوان یک اثر معماری

معماری اسلامی، واژه یا

مفهوم¹

مصطفی کیانی

این پرسش همیشه در میان اندیشمندان، تاریخی نگاران و نظریه پردازان مطرح بوده است که هنگامی که در حوزه تخصصی معماری و یا شهرسازی با واژه افزودنی «اسلامی» سخن گفته می‌شود، مقصود از «معماری اسلامی» چیست و منظور از «شهرسازی اسلامی» کدام است و آیا این واژه ترکیبی به خودی خود می‌تواند بیانی واحد و مفهومی یگانه را ابراز نماید؟

هر چند هر دو موضوع معماری و شهرسازی، مقوله‌ای جداگانه هستند اما می‌توان گفت که به دلیل ویژگی و صفات مشترک، تبیین و تعریف هر کدام می‌تواند بازگو کننده دیگری نیز باشد. حتی اگر قدم را فراتر از این حوزه‌ها بگذاریم علاوه بر معماری و شهرسازی، مجموعه گسترده هنر را نیز می‌توان در چنین تبیینی قرار داد.

گاه پیوندها و مشترکان این مقولات آن چنان یگانه و مرتبط با همدیگر هستند که گفتار و نوشتار در هر یک به ناچار زمینه پرداختن به دیگری را فراهم می‌سازد.

اما به راستی معماری یا شهرسازی اسلامی چیست؟ آیا معماری تقدم به اسلامی بودن دارد و یا اسلامی بودن به معماری و شهرسازی مقدم است؟ آیا اصولاً چنین تقدمی وجود دارد؟ و آیا چنین واژه ترکیبی حقیقتاً صحیحی است و اگر صحیح بوده و نسبتی درست و واقعی باشد، کدام ویژگی یا خصوصیات اسلامی بیانگر معماری آن است؟ آن چه مسلم است تعریف آن ارتباطی مستقیم با اندیشه و تفکر گوینده آن دارد.

بعضی اعتقاد دارند اگر آن چه در شهر دیده می‌شود یادآور خداوند است و یا آن چه آن را معماری می‌نامند همان بعد انسانی بودن آن است که در کتاب الهی از آن سخن به میان آمده است. این همان معماری الهی یا معماری اسلامی است و شهر اسلامی چیزی جز آن نیست.

اسلامی نام برده می‌شود و محدوده زمان و مکان نمی‌گنجد و تأثیری بی‌زمان و فراگیر دارد.

به واقعیت در این خصوص نقطه نظرات و دسته بندی‌های گوناگونی وجود دارد. بعضی از این نگرش‌ها بسیار به هم نزدیک هستند. بعضی نگرش‌ها اگر چه همپوشانی و تشابهات قابل توجهی با هم دارند ، اما تفاوت‌های آنها هم قابل تعمق است. در بعضی دیگر تفاوت‌های نگرشی به میزان زیادی متفاوت بوده و سرچشمه دیدگاه‌ها از همان آغاز تفاوت اصولی دارند.

اگر اندکی این دیدگاه‌ها را بررسی کنیم و کمی کوتاه در این تعمق نماییم و می‌توان به دو نگرش کلی دست یافت ؛ نخست این استنباط که معماری اسلامی به معنای آن گونه از معماری است که مبتنی بر شریعت اسلام و برخاسته از احکام و قوانین و مضامین قرآن است.

صاحب نظرانی که این معیار را محدوده تعریف خود می‌دانند اعتقاد دارند که همان گونه که قوانین الهی در قلمرو زیستن ، زندگی کردن ، ارتباطات و روابط انسانی و نیز آداب و اخلاق و رفتار برنامه ارائه کرده است ، در پهنه موضوعاتی که این قلمرو را بهتر تبیین می‌کند ، هم چون بنا ، ساختمان و یا معماری ، نیز حدو قوانین الهی مستتر است.

این دیدگاه چه در بعد کیفی و معنوی آن ، یعنی احساس فضایی و روابط فضایی که ایجاد شده و چه در بعد فیزیکی نظیر ارتفاع ، اندازه ، جهت و نظایر آن ، هر دو را بر گرفته از احکامی و روایاتی می‌دانند که پیش از این در دین الهی تعریف شده و معمار بر اساس آن دستورالعمل‌ها و دیدگاه ، اثر خود را آفریده است.

اما نگرش دوم این که معماری اسلامی را به جهت مفاهیم ارزشی نهفته در دین تعبیر می‌کنند و پسوند اسلامی را از منظر صفاتی می‌دانند که در هر شکل آن دارای مفاهیم ارزشی مثبت و انسانی است.

حتی این نگرش تا آن جا پیش می‌رود که هر چه درست ، صحیح و انساین است ، اسلامی است. تعیین هر بنایی ، علاوه بر این که عملکرد دقیق ، حساب شده ، منطقی و کارآمد را دارد ، فضایی برای تجلی کرامات انسانی و فضایی است بدون اشتباه. در غیر این صورت معماری نیست و تعریفی جز یک ساختمان یا سر پناه و یا مکانی برای کاری خاص ندارد.

مشاهده می‌شود ، گستره این تعریف و تعبیر به چه میزان وسیع است و در میان این دو دیدگاه قطبی ، چه طیف وسیعی از تعریف‌ها ، نگرش‌ها ، و یا برداشت‌های ترکیبی می‌تواند وجود

داشته باشد ، برای همین است که هر گاه این موضوع مورد بحث و گفت و گو و مناظره و مفاهمه قرار می‌گیرد.

به نظر می‌رسد هیچ دیدگاهی اشتباه نیست و هیچ نظری هم کامل نیست و به همین دلیل است که این بحث با همه کهنگی و تکرارش همیشه تازه است و شاید زیبایی و طراوت این موضوع هم برخاسته از این چند بعدی بودن همیشگی و تاریخی آن است ... آیا نیست؟!

با توجه به این که دو نگرش عمده گفته شده وجود دارد ، اما خود واژه «معماری اسلامی» تعابیر متفاوتی با واژه سومی که به آن اضافه می‌شود به خوبی می‌گیرد. بدین گونه که معماری اسلامی می‌تواند به معنای «معماری کشورهای اسلامی» ، «معماری سرزمین‌های اسلامی» ، «معماری ملل اسلامی» ، «معماری دوره اسلامی» و ... و همین واژه‌ها و اصطلاحات در زمینه شهرسازی ، همگی معنای جداگانه و تعریفی خاص دارند که به گوه‌ای شاخص معیارهای زمان ، مکان ، دین ، سبک ، زبان ، فرهنگ ، جمعیت ، تاریخ ، حکومت و اقلیم را در خود دارد.

تعبیر «معماری کشورهای اسلامی» به جهت وجود ترکیبی واژه‌های شکل گرفته در آن ، معنا و تعبیر امروزی می‌دهد و از نظر زمانی وضعیت فعلی معماری کشورهایی است که یا دین اسلام به عنوان اصلی‌ترین دین این کشور تعریف شده و یا از جمعیت اکثریت مسلمانان شکل یافته است.

بنابراین ، منظور ، آثار معماری ایجاد شده از گذشته تا کنون در کشورهایی است که هم اکنون به جهت جمعیت و فرهنگ و حکومت نقش و تأثیر دین اسلام در آنها وجود دارد.

اما به راستی تعبیری که از واژه «معماری سرزمین‌های اسلامی» برداشت می‌شود متفاوت با تعبیر «معماری کشورهای اسلامی» است. در «سرزمین‌های اسلامی» مفهوم تاریخ نهفته است و جنس عبارت گویای گستره تاریخی موضوع است. به عبارت دیگر «سرزمین‌های اسلامی» بیانگر تمام ممالکی است که در طول تاریخ گذشته خود به گونه‌ای در سیطره حکومت ، دولت و یا اندیشه اسلامی بوده‌اند و تنها وضعیت فعلی آنها مطرح نیست.

آن چه مهم و ملاک است گذشته آنها ، جمعیت مسلمانان فعلی آنان و مهم‌تر از همه میزان آثار معماری به جا مانده از تمدن اسلامی گذشته آن کشور است و حکومت یا دولت غیر اسلامی و یا لاییک تأثیری در این موضوع ندارد.

اما تعریف «معماری ملل اسلامی» متفاوت تر است ، اگر چه در برداشت اولیه از این واژه قرابت بیشتری با واژه «معماری

نماهای خیابان‌های ما و معماری بناهای امروز ما هیچ گونه نشانه‌ای را از پیشینه حکیمانه ندارد؟

با توجه به دو دیدگاهی که گفته شد به نظر می‌رسد دست کم از جنبه شکلی - و در دراز مدت از نظر کیفی - جهت‌گیری معمار و سیمای شهر به گونه‌ای باشد که نشانه‌ها و اشاره‌های گذشته در چهره‌ای امروزی بروز نماید و آن چه را که با نام هویت تاریخی و سیمای اصیل و فرهنگی بی‌رنگ شده است، آشکار گردد.

اگر معماری و شهرسازی گذشته بر اساس «فرهنگ» موجودیت یافته و تا به امروز به ما رسیده است، بسیار نامطلوب به نظر می‌رسد که وضعیت کنونی بناها و شهرهای ما مصداق بی‌فرهنگی بر آن اطلاق شود. این عبارت اگر سخت و غیر منصفانه تعبیر گردد، شایسته به نظر می‌رسد که آن فرهنگ پنهان و ارزشمند که در بستر تاریخی خود می‌تواند تداوم داشته باشد، بایستی حتی‌المقدور شکل و سیمای ظاهری خود را در شهر به نمایش بگذارد.

تعریف‌ها و نگرش‌ها، به هر گونه‌ای که در مورد معماری اسلامی باشد، آن چه ضروری و مهم است چهره امروز و سیمایی با هویت است که آرزومندین چرخ آن هر چه زودتر و بیشتر حرکت سریعی به خود گیرد.

سرزمین اسلامی»، احساس می‌شود تا واژه «معماری کشورهای اسلامی»، اما مهم‌ترین خصیصه این تعریف فرهنگ، آداب و گذشته تاریخی مردمی است که در بخشی از این جهان وجود داشته‌اند و آثار معماری را به وجود آورده‌اند.

در این جا محور و قلمرو کشور و سرزمین و اصولاً محدوده جغرافیایی بسیار کم‌رنگ می‌شود و اعتبار به فرهنگ مردمی است که در این منطقه می‌زیسته‌اند. در این جا نیز وجه تاریخی موضوع که با فرهنگ و تمدن آمیخته شده، بسیار پر رنگ است.

حال وقتی واژه «معماری دوره اسلامی» را بررسی می‌کنیم، استنباطی جز تاریخی بودن از آن نمی‌شود، بدیهی است که معماری دوره اسلامی به آثار معماری یک کشور، یک سرزمین و یا یک ملتی می‌پردازد که در دوره حاکمیت و ای نفوذ دین اسلام در آن جا ایجاد شده است، این تعبیر بیشتر شامل کشورها و سرزمین‌ها و حتی بخشی از یک کشور می‌شود که دوره مشخصی از تاریخ خود را تحت حکومت و یا دولتی گذرانده است که اسلام را به عنان دین اصلی و یا رسمی آن سرزمین دانسته است.

بدین گونه است که در این خصوص هر واژه‌ای به کار بریم، بار معنایی خود را دارد و بدیهی است که با به کار بردن آن واژه لازم است که یک معنای واحد و مشخص در اذهان مختلفی که آن را می‌شنوند، تداعی گردد.

این جاست که تعریف هر یک از واژه‌ها تعیین کننده حد و مرز آن می‌شود و بنابراین زمانی که مثلاً واژه «معماری یا شهرسازی اسلامی» گفته می‌شود، تعریف آن بیانگر نگرشی است که گویند در خصوص معماری و شهرسازی اسلامی دارد.

اما دغدغه اصلی از این همه بحث و نگرش‌های مختلف و جستجوهای مطالعاتی، پژوهشی و تاریخ در خصوص این موضوع، تنها میراث آن چه از گذشته به ما رسیده نیست، دغدغه‌ای که شاید همه را آزار می‌دهد این است که در وضعیت فعلی و شرایط به وجود آمده کنونی، چرا از گذشته چنین برداشتی نشده است، چرا وضعیت شهرهای کنونی و معماری روز و امروز ما تقریباً هیچ نشانه‌ای از میراث ارزشمند پیشین ندارد؟

چرا با این همه تفحص و کاوش‌های تاریخی از خصوصیات و ویژگی‌های ارزنده معماری و شهرسازی اسلامی گذشته، هم چنان سیما و منظر شهری و معماری در در مسیری نامعلوم حرکت می‌کند و چرا آن چه امروز می‌سازیم و داریم، رنگ بی‌هویتی و غریبی با گذشته دراد و چرا سیمای شهرهای ما و